

# نقش فرهنگ در جهت‌گیری سیاست خارجی چین

دکتر رویا خضری\*



واحد علوم و تحقیقات

## چکیده

سیاست خارجی هر کشور از حلقه‌های به هم پیوسته‌ای از یک زنجیر طولانی مناسبات اجتماعی تشکیل می‌گردد و از اینرو پدیده‌ای نیست که بتوان در خلأ و به صورت تجریدی و انتزاعی درباره آن بحث کرد. سیاست خارجی هر کشور به حلقه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن کشور گره خورده است. برای بررسی تحلیلی سیاست خارجی چین می‌توان آن کشور را به‌عنوان نظامی متشکل از رفتار انسان‌ها، با اصول و قوانین و روش‌های تصمیم‌گیری خاص خود تشریح و توصیف کرد. بیشتر کارشناسان سیاست خارجی چین به‌منظور تشریح سیاست آن کشور بر عوامل داخلی همچون فرهنگ، ارزش‌ها، ادراکات و دیدگاه‌های رهبران آن تأکید کرده‌اند. نگرش رهبران کشورها به مسائل داخلی و خارجی و اتخاذ تصمیم راجع به آنها تحت تأثیر فرهنگ‌های آنها انجام می‌گیرد. بنابراین فرهنگ در تصمیم‌گیری‌های مربوط به سیاست خارجی نقش اساسی دارد، از این منظر تحلیل سیاست خارجی چین به‌کندوکاو و تحلیل در ویژگی‌های فرهنگی آن کشور نیاز دارد.

## کلید واژه‌ها

فرهنگ، سیاست خارجی چین، اقتصاد، امنیت، اندیشه‌های کنفوسیوس و سازهانگاری.

\* دانش‌آموخته مقطع دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب.

## مقدمه

عوامل مؤثر بر سیاست خارجی هر کشور را می‌توان به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کرد. در بین عوامل داخلی، پاره‌ای جزو عوامل پایدار و پاره‌ای دیگر مانند رژیم سیاسی جزو عوامل نیمه‌پایدار یا ناپایدار هستند. عوامل جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی به دلیل دیرپایی و تأثیر ژرفی که بر جای می‌گذارند جزو عوامل پایدار محسوب می‌شوند.

فرهنگ از دو طریق عمده یعنی افراد و نهادها بر تصمیمات سیاسی اثر می‌گذارد و از طرق مختلف بر نظام‌ها، نهادها و رفتار سیاسی. نهادهای فرهنگی از عوامل مؤثر بر شیوه تصمیم‌گیری در هر جامعه محسوب می‌شوند و شخصیت افراد هم اساساً پدیده‌ای است که محصول زندگی اجتماعی از جمله عوامل فرهنگی می‌باشد. فرهنگ، هویت ملی و قومی یک جامعه را رقم می‌زند و آن را از سایر ملل و اقوام متمایز می‌سازد. شناسنامه فرهنگی یک قوم در پرتو تاریخ، عقاید و باورهای مشترک و اسطوره‌هایی که آغاز و فرجام حیات و اسرار زندگی را تبیین می‌کنند، شکل می‌گیرد و به یک نظام ارزشی مبتنی بر نیکی‌ها و بدی‌ها و تمایز آنها از هم مجهز می‌شود. هر اندازه نظام فرهنگی از انسجام و پیوستگی برخوردار باشد، اتفاق و اتحاد، وحدت رویه و مأخذ یکسانی نیز به وجود می‌آورد که در هر حوزه به‌ترسیم یک الگوی کمال مطلوب می‌پردازد. این الگو در حوزه سیاست، معیارهای مشروعیت نظام‌ها و رفتارهای سیاسی را مشخص می‌کند و بدین ترتیب اگر تحولات یک جامعه در فضای طبیعی و منطقی صورت بگیرد، می‌توان چنین انتظار داشت که فرهنگ موجب هویت جمعی و هویت جمعی موجب یک الگوی کمال مطلوب سیاسی شده و معیارهای مشروعیت سیاسی را نیز مشخص می‌کند. در نتیجه نظام سیاسی هر جامعه بر پایه آن الگوی کمال مطلوب و معیارهای مشروعیت، شکل خاصی پیدا می‌کند که با نظام‌های دیگر متفاوت است. از منظر پژوهشگران چینی نیز فرهنگ بر سرنوشت کشورها آثار تعیین‌کننده‌ای دارد. فرهنگ تأمین‌کننده روحیه، اخلاق و اقتصاد ملت‌هاست. از میزان پیشرفت هر کشوری می‌توان میزان تأثیر فرهنگ بر آنها را ارزیابی کرد و دریافت که فرهنگ در میزان و چگونگی دستاوردهای آنان چه نقش اساسی داشته است.

مسئله‌ای که در این پژوهش مطرح می‌باشد این است که: تا چه حد فرهنگ در ساخت نظام سیاسی و جهت‌گیری سیاست خارجی کشور چین مؤثر واقع می‌شود؟

استدلال اصلی بر این امر قرار دارد که کشور چین در طول تاریخ دارای «فرهنگی با بافت قوی» بوده است و می‌توان گفت که رشد و توسعه در این خطه همواره بر یک «بستر فرهنگی» و سابقه تمدنی استوار بوده است. برگزیدن سیاست‌های هدفمند و برنامه‌ریزی شده با ویژگی‌های ارزشی و هنجاری درهم تنیده و ائتلافی فرهنگی و تأثیرگذار به‌ویژه در جهت‌گیری سیاست خارجی به‌وجود آورده است.

رهیافت تئوریک برای تحلیل سیاست خارجی چین در این پژوهش بر پایه تئوری سازه‌انگاری می‌باشد. نقطه عزیمت این تئوری برای تحلیل سیاست خارجی، چشم‌انداز دولت به‌منابه کنشگر است. از نگاه سازه‌انگاران، کنش‌های کنشگران را هنجارها هدایت می‌کنند، یعنی انتظارات بین‌الادھانی مشترک و مبتنی بر ارزش‌ها در مورد رفتارها. از این منظر تصمیم‌گیرندگان براساس هنجارها و قواعدی که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی،

تجربه تاریخی - فرهنگی و حضور در نهادهاست، تصمیم‌گیری می‌کنند. سازه‌انگاران با تأکیدی که بر نقش معانی، قواعد، هنجارها، فرهنگ و هویت، در بر ساخته شدن روابط بین‌الملل دارند، سیاست خارجی را نیز از همین منظر تحلیل می‌کنند.

بدین منظور ابتدا فرهنگ و سیاست خارجی و تأثیر متقابل این دو بر یکدیگر را به لحاظ مفهومی مورد بررسی قرار داده و سپس نقش فرهنگ چین را در جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور با توجه به تأثیرات اندیشه‌های کنفوسیوس، دوران مائو و بعد از آن در ابعاد سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

### تعامل فرهنگ و سیاست خارجی به لحاظ مفهومی

فرهنگ از طریق باورها، اسطوره‌ها، قواعد و هنجارها بر اندیشه و رفتار سیاستمدار اثر می‌گذارد، همچنین به عنوان ناظم روابط اجتماعی، شکل‌دهنده نهادها و تعیین‌کننده الگوها و جهت‌دهنده رفتار جمعی نیز نقش مؤثری در زندگی سیاسی به عنوان نوعی از فعالیت‌های اجتماعی ایفا می‌کند.<sup>(۱)</sup>

فرهنگ به عنوان یک نظام ارزشی عامل برای جامعه یا به اصطلاح عوامانه‌تر، نوعی سیمان اجتماعی است که با ارایه معانی مشترک، انسجام جمع را حفظ می‌کند و همچنین از طریق تجسم بخشیدن به واقعیت یک گذشته خاص و ارائه نمودی از آن، درونی‌ها را از بیرونی‌ها متمایز می‌سازد.<sup>(۲)</sup>

در حقیقت هویت مردم یک جامعه توسط معانی خلق شده توسط آنها مشخص می‌شود. فرهنگ مجموعه‌ای از نمادها و معانی است که در قالب‌های گوناگون در یک جامعه حکم‌فرما می‌شود و شخصیت جمعی و حیات عقلایی جامعه را پدیدار می‌سازد. بر این مبنا «فرهنگ» عنصر هویت‌ساز جوامع و مظهر حیات عقلایی آنهاست و کلیتی است که از ترکیب خصوصیات و نهادهای به وجود آمده در هر جامعه همچون شیوه‌های بیانی، ارزش‌ها، سنت‌ها و باورهای آن جامعه پدید می‌آید.<sup>(۳)</sup>

نحوه تأثیرگذاری فرهنگ در جوامع بشری از نظر مزروعی مبتنی بر چند کار ویژه است، از جمله:

- فرهنگ، چگونگی نگرش به جهان را تعیین می‌کند؛
- فرهنگ، گرایش‌های رفتاری مختلف را تعیین می‌کند که در تصمیم‌گیری کشورها نقش مهمی دارد؛
- فرهنگ، معیارهای ارزیابی را تعیین می‌کند و زمینه قضاوت درباره درستی یا نادرستی یک فعالیت و یک عمل اجتماعی یا بین‌المللی را مشخص می‌سازد؛
- فرهنگ، پدیدآورنده بنیاد عضویت ملت‌ها و یا گروه‌های مختلف است؛
- فرهنگ، یک گونه و یا یک مدل ارتباطی است و زبان مهمترین جلوه فرهنگ و عامل ارتباط میان جوامع مختلف.<sup>(۴)</sup>

بهمر حال هر جامعه‌ای دارای فرهنگی خاص است که درون مایه آن عناصری برای وحدت‌بخشی و متمایز شدن از سایر جوامع و به تعبیری از «دیگران» در درون خود دارد. فرهنگ و سیاست هر چند هریک از دو حوزه

مختلف نشأت می‌گیرند و نمادهای بیرونی متفاوتی را عرضه می‌کنند، اما در درون به‌رغم جدایی بیرونی دارای هم‌نشین بوده و بر همدیگر تأثیر می‌گذارند.

سیاست از طریق نهادهای سیاسی و دولت به‌عنوان کلیدی‌ترین عنصر سیاسی در فرهنگ‌سازی و بقای فرهنگ گذشته ایفای نقش می‌کند و از سوی دیگر انسان‌ها که عنصر محوری حوزه سیاست را تشکیل می‌دهند، هر یک از یک حوزه فرهنگی با ارزش‌های نهادینه در درون خود، چرخ‌های نهادهای سیاسی را به‌گردش درآورده و در نهایت سیاست را می‌سازند. ارزش‌ها و فرهنگ‌های حاکم بر جوامع، اخلاق سیاسی و نوع تصمیمات سیاسی را متأثر خواهند نمود.<sup>(۵)</sup>

سیاست خارجی نیز عبارت است از یک استراتژی با یک رشته اعمال از پیش طرح‌ریزی شده توسط تصمیم‌گیرندگان حکومتی که مقصود آن دستیابی به‌اهدافی معین، در چارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است. بر طبق نظر ریمون آرون، سیاست خارجی دولت‌ها خود حاصل فعل و انفعالات جامعه داخلی است. بر این مبنا مختصات نظام سیاسی از لحاظ ساختاری و رفتاری می‌تواند نقش مؤثری در شیوه تبیین منابع، استراتژی‌ها و هدف‌ها ایفا کند.<sup>(۶)</sup> به‌عبارت دیگر، هر نظام سیاسی برای مشروعیت بخشیدن به‌داده‌های سیاست خارجی خود باید همواره با محیط خویش در تبادل و تعامل باشد. بدین ترتیب، قابلیت‌های نمادین هر نظام، بر اساس ارتباط دادن تصمیمات و استراتژی‌های آن نظام با ارزش‌های حاکم بر جامعه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. مطالعه دقیق فرهنگ سیاسی، فرآیند تبدیل تقاضاها و خواست‌ها را به‌سیاست خارجی، استراتژی‌ها، هدف‌ها و منافع ملی مشخص می‌کند. بررسی کیفیت فرهنگ سیاسی می‌تواند رابطه فرد و دولت را بخوبی مشخص نماید و میزان پشتیبانی و نقش مردم را در فرآیند سیاست‌گذاری خارجی نشان دهد.<sup>(۷)</sup>

فرهنگ و رفتار سیاست خارجی را می‌توان به‌صورت مجموعه‌ای از آداب و رسوم، اخلاقیات، اعتقادات، ارزش‌ها و نمادهایی تلقی کرد که معمولاً از طریق جامعه‌پذیری از نسلی به‌نسل دیگر منتقل می‌شود. اگر بخواهیم میان فرهنگ و سیاست خارجی ارتباطی مشاهده کنیم، کافی است که الگوهای رفتاری و تمهیدات سیاسی را در طول سال‌ها مورد توجه قرار دهیم. پیوند میان متغیرهای فرهنگی و سیاست خارجی را می‌توان از طریق تأکید بر سه بُعد فرهنگی مطالعه کرد که اول، شامل اعتقادات و اسطوره‌هایی می‌شود که به‌تجربه‌های تاریخی یک ملت و رهبرانش و نیز دیدگاه‌هایی که آنها نسبت به‌نقش و موقعیت جاری کشور خود در عرصه جهانی دارند ارتباط می‌یابد. دوم، به‌تصاویر برداشت‌هایی که نخبگان سیاسی و عامه مردم نسبت به‌سایر ملت‌ها و بازیگران سیاست جهانی دارند، مربوط می‌شود و سومین مورد، عادات و ایستارها نسبت به‌حل مشکلات به‌طور اعم و برخورد با اختلافات و منازعات بین‌المللی به‌طور اخص است.

### نقش فرهنگ چین در جهت‌گیری سیاست خارجی آن

سرزمین پهناور چین بی‌گمان یکی از نخستین مناطقی است که اشاعه فرهنگ و تمدنی خاص و قابل توجه را در تاریخ خود دیده است. در این سرزمین از زمان‌های کهن، فرهنگ عمیق و ریشه‌داری روید و با گسترش در میان

بخش عمده‌ای از مردم جهان در شرق آسیا، تمدنی بزرگ را پدید آورد. آداب و سنت‌های باستانی به‌رغم گذر سال‌ها، با تغییر رنگ در این سرزمین همچنان پایرجا مانده‌اند و در شکل‌دهی به‌ذهن‌چینی نقش پراهمیتی ایفا می‌کنند. هیچ عرصه تفکری نیست که بتواند از این سنت‌ها بر کنار باشد. تفکر سیاست خارجی این کشور نیز از این قاعده رایج زندگی اجتماعی چین مستثنی نیست. صفات مخصوص هر ملت و ارزش‌های اجتماعی آنان یکی از عناصر مؤثر در تکوین سیاست خارجی آن کشور به‌شمار می‌رود. به‌طور کلی خصیصه‌های ملی و عادات مردم به‌صورت عوامل کمکی در تصمیم‌گیری سیاستمداران مؤثر است. مسائل اساسی مطرح در بررسی سیاست خارجی چین از این قرار است که آن کشور چگونه به‌جهان خارج می‌نگرد و در این نگرش تقدم‌ها کدامند و به‌چه ترتیب پیگیری می‌شوند؟ این کشور از محیط بین‌المللی و روابط با آن چه درکی دارد؟ یا ملاحظات ایدئولوژیک و فرهنگی تا چه اندازه بر سیاست خارجی چین اثر می‌گذارند؟

به‌دلیل دگرگونی نقش چین در سیاست‌های جهانی و اهمیت این کشور، چه از لحاظ جمعیت، وسعت، فرهنگ و تمدن و چه از لحاظ نفوذ و قدرت بالقوه و بالفعل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی، مطالعه و بررسی سیاست خارجی چین بخصوص از اواخر دهه ۷۰ و نقش آن در صحنه بین‌المللی اهمیت خاصی دارد. مسئله‌ای که در بررسی سیاست خارجی چین وجود دارد این است که رفتار چین در سیاست خارجی همواره در حال تحرک بوده، گرفتار و کردار رهبران چین در طول زمان تغییر کرده و در برخی مواقع تغییرات آن غیرقابل پیش‌بینی بوده است. اما به‌رغم این مطالب، رهبران چین خود معتقد بوده‌اند که از خصوصیات سیاست خارجی چین، پایداری، تداوم و استمرار است.

تاریخ تمدن چین بیش از ۴ هزار سال قدمت دارد. هنر دیپلماسی چین نیز به‌بیش از ۱۵۰۰ سال قبل بازمی‌گردد. یکی از کارشناسان امور چین لارولدنی<sup>۱</sup> در خصوص دیپلماسی چینی‌ها معتقد است که چین هرگز نیازی به‌آموختن دیپلماسی نداشته است. دیپلماسی چین در دوران امپراطوری‌های سه‌گانه در ۱۵۰۰ سال پیش، به‌حد اعلائی ترقی و تکامل خود رسید که تا زمان حاضر نیز ادامه دارد. چینی‌ها ممکن است به‌راست یا چپ‌گرایش داشته و از جریان‌ها ناهمگون متابعت کرده باشند، ولی کاملاً آگاه بوده‌اند که در راه نیل به‌چه هدفی گام برمی‌دارند. چینی‌ها ذاتاً دیپلمات هستند و کلام آنها به‌ندرت با اعمالشان همگون است. احترام بی‌حد، آمیخته با ادب و گستاخی آنها به‌دقت همسنگ یکدیگر است. بنابراین، امکان انجام اقدامات آتی غیرمنطقی از سوی آنها اندک است. به‌قول مائو و برخی رهبران چین هنر دیپلماسی این کشور در آن است که با بازی دادن قدرت‌ها یا دشمنان چین و استفاده از تناقضاتی که میان آنهاست، حداکثر بهره‌برداری را می‌کنند. به‌عبارت دیگر رهبران چین آموخته‌اند که از ارزش‌های مختلف برای ایجاد تغییر در موازنه نیروهای خودی با دشمن به‌نفع نیروهای خود بدون توسل به‌جنگ<sup>(۸)</sup> استفاده کنند. تمایل هنر دیپلماسی چین براساس ایجاد یا بهره‌برداری از موقعیت‌هایی است که دشمن باید خود را با آن تطبیق دهد، به‌نحوی که عدم اتخاذ موضعی معین از جانب چین، دشمن را ناتوان از پیش‌بینی یا اقدام متقابل در برابر حرکات آن کشور می‌سازد.

هدف‌های عمده سیاست خارجی چین از نگاه رهبران آن شامل کوشش برای حفظ صلح، سوق دادن جهان

به‌سوی تنش‌زدایی، پرهیز از اتحاد با کشورهای بزرگ و حفظ استقلال، حمایت از پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز (احترام متقابل برای حاکمیت ارضی کشورها، عدم تجاوز، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، برابری و همزیستی مسالمت‌آمیز)، تحکیم همکاری با جهان سوم و استقرار نظام جدید اقتصادی بین‌المللی و اجرای سیاست درهای باز و توسعه مبادلات اقتصادی و تکنولوژی می‌باشد.<sup>(۹)</sup>

الگوی سیاست خارجی چین از ۱۹۴۹ چند دوره متناوب را شامل شده که با اوضاع و تحولات سیاسی و اقتصادی داخلی چین ارتباط داشته است. به‌طور کلی سیاست خارجی چین از دهه ۵۰ تا ۷۰ را می‌توان در این جمله خلاصه کرد: سیاستی که به‌اصطلاح بر دو پایه مبارزه مسلحانه و مبارزه دیپلماتیک استوار بوده است.

بنابراین، چین به‌طور متناوب دو روش متفاوت را در سیاست خارجی خود دنبال می‌کرد، به‌این معنی که گاهی بر پایه چپ یعنی مبارزه مسلحانه (در کشورهای منتخب به‌شکل خرابکاری غیرمستقیم) تکیه می‌کرد و گاه بر پایه راست یعنی مبارزه دیپلماتیک که شامل برقراری روابط عادی با کشورها، از جمله روابط بازرگانی و فرهنگی می‌باشد، تکیه می‌نمود.

می‌توان گفت که یک علت عمده نوسانات سیاست خارجی چین در زمان حیات مائو، ماهیت افکار مائو بوده است. او طرفدار بسیج توده‌ها و تقویت روحیه مبارزه‌طلبی در دوره نهضت و پیشرفت بود. وی در دوران همبستگی و یکپارچگی، بر وحدت و تا حدودی هماهنگی و سعی در راه سازندگی تأکید داشت. به‌طور کلی، از آغاز حکومت جمهوری خلق چین تا اوایل دهه ۷۰ این کشور سیاستی را دنبال کرد که از یک طرف شامل همزیستی با کشورهای دوست از طریق همکاری با آنها به‌خاطر منافع ملی کشور و از طرف دیگر، اتخاذ روش‌های مبتنی بر مبارزه و ستیز با دشمنان بود که از ایدئولوژی آن کشور سرچشمه می‌گرفت. بنابراین، چین یک سیاست ناسیونالیسم انقلابی را در این دوره به‌طور همزمان در دو سطح اجرا می‌کرد: یکی در سطح رسمی مانند رفتارش در سازمان ملل متحد که شامل اتخاذ روش‌های واقع‌بینانه در دیپلماسی بوده و به‌عبارت دیگر قسمت ناسیونالیسم سیاست انقلابی و دیگری در سطح غیررسمی که مبتنی بر روش‌های به‌اصطلاح اخلاقی از دیدگاه مائوئیست‌ها بود، یا قسمت انقلابی سیاست ناسیونالیسم انقلابی.<sup>(۱۰)</sup>

در ارتباط با عوامل مؤثر بر سیاست خارجی چین، برای بررسی این عوامل در هر کشور باید ضمن تعیین عوامل ثابت و متغیر آنها را از یکدیگر جدا کرد. در واقع مسئله اصلی هر بررسی این است که باید میان تکنیک‌ها و انگیزه‌ها، آگاهی‌ها، فرضیات، هدف‌ها و الگوهای رفتاری شکل‌دهنده به‌استراتژی سیاسی، تفاوت گذاشت. با اینکه سیاست خارجی تا حدودی آینه چالش‌ها و فرصت‌های متعدد در نظام بین‌المللی است ولی عوامل داخلی، مانند تاریخی و فرهنگی، خصوصیات جامعه و سیستم اقتصادی مردم، ایدئولوژی، طرز فکر و گرایش‌های مردم در قبال جهان خارج، هدف‌ها، جهان‌بینی و خصوصیات نخبگان سیاسی، فرآیند تصمیم‌گیری در نظام سیاسی، عوامل قدرت، موقعیت‌های اعتقادی و ژئوپلیتیک، همراه با شرایط و اوضاع بین‌المللی سیاست خارجی کشورها را به‌وجود می‌آورند.

برای بررسی تحلیلی سیاست خارجی چین، می‌توان سیاست خارجی آن کشور را به‌عنوان نظامی متشکل از رفتار انسان‌ها، با اصول و قوانین و روش‌های تصمیم‌گیری خاص خود تشریح و توصیف کرد. بیشتر کارشناسان

نقش فرهنگ در جهت‌گیری سیاست خارجی چین

سیاست خارجی چین برای توصیف سیاست خارجی آن کشور بر عوامل داخلی تأکید کرده‌اند، عواملی چون ارزش‌ها، ادراکات، دیدگاه‌ها، تمایلات و هدف‌های رهبران، برخی از کارشناسان بر اهمیت فرهنگ سنتی - سیاسی و برخی بر تأثیر نقش رهبر تأکید کرده‌اند. عده‌ای نیز بر عوامل خارج از چین، یعنی عوامل سیستمی پافشاری کرده‌اند و معتقدند که هر کشور قسمتی از جهان است و شرایط بین‌المللی فرصت‌ها و محدودیت‌هایی برای رفتار کشورها پدید می‌آورد.

نخستین اما نه مهمترین عامل مؤثر در سیاست خارجی چین، ایدئولوژی مارکسیسم - مائوئیسم این کشور است. این واقعیت که چین از سال ۱۹۴۹ کشوری کمونیستی بوده و توسط رهبرانی اداره می‌شود که با ارزش‌های مارکسیستی - مائوئیستی وابسته‌اند، آشکارا تأثیر مهمی بر سیاست خارجی این کشور داشته است.<sup>(۱۱)</sup> از دیدگاه سیاست خارجی چین حداقل هدف یعنی بقا، مستلزم کاربرد وسایلی می‌باشد که همزمان حداکثر هدف یعنی تسلط جهانی کمونیسم را تأمین کنند. یکی از این وسایل بهره‌گیری از برخوردها و کشاکش‌های میان کشورهای سرمایه‌داری می‌باشد. این شیوه عمل یادآور یک ضرب‌المثل قدیمی چینی است: «وحشیان را باید به‌جان وحشیان انداخت». این تفکر قدیمی سیاست خارجی چین به‌رغم نوساناتی که در آن روی داده، امروزه نیز همچنان پابرجاست.

عامل مهم دیگری که بر سیاست خارجی چین اثر می‌گذارد، ناسیونالیسم چین است. برای درک تأثیر این عامل باید به‌ورای ایدئولوژی کمونیستی چین نگرست و ایستارها و الگوهای رفتاری را در نظر گرفت که عمیقاً در سنت‌های دیرپای چینی و محرک‌های ناسیونالیستی قوی ریشه دارند. رهبران سیاسی چین همواره احساس تعهد و مسئولیت می‌کردند که چین را به یک دولت ملی جدید و قدرتمند تبدیل کنند. کوشش برای تمیز میان انگیزه‌های ناسیونالیستی و ایدئولوژیکی مارکسیستی در سیاست خارجی امروز چین کار بی‌هوده‌ای است، زیرا این دو بسیار درهم آمیخته‌اند و به یک اعتبار در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. این دو نیرویی بوده‌اند که چینی‌ها را واداشته‌اند تا به‌خارج از مرزهایشان بنگرند. اما در صورت تعارض میان آن دو، ناسیونالیسم بر ایدئولوژی مقدم داشته می‌شود و در ابتدا قرار می‌گیرد. سیاست خارجی چین ویژگی‌های چندگانه‌ای دارد و رده وسیعی از هدف‌هایی را در برمی‌گیرد که از اجزای چینی، کمونیستی و دولت ملی ریشه می‌گیرند.<sup>(۱۲)</sup>

از دیگر عوامل داخلی می‌توان به‌جهان‌بینی رهبران چین که بر اثر تاریخ و فرهنگ آن کشور و نیز تحقیر چین توسط کشورهای استعمارگر شکل گرفته، اشاره کرد. طرز برخورد چین، با کشورهای جهان زاینده تنش‌های دیربار آن با استعمارگران بوده است. بدین ترتیب، تاریخ روابط خارجی چین شامل سنت‌های مختلفی است، از جمله ایدئولوژی کمونیستی آن کشور و اینکه چین هم سلطه سیاسی و برتری فرهنگی را در آسیا تجربه کرده و هم زیر فشار بیگانگان قرار گرفته است. بنابراین دید ضدخارجی آن کشور و این عقیده که چین در جهان نقش منحصر به‌فرد را دارد، تأثیرات مهمی بر سیاست خارجی آن کشور گذاشته است. بعضی از کارشناسان معتقدند که باید حدود یک قرن احساس حقارت در برابر خارجیان را به‌عنوان پل منفی در تجربه چینی‌ها با پل مثبت تاریخ و تمدن آن کشور، یعنی خاطره دوره‌های بزرگ و عظمت تاریخ چین در سلسله‌های هان و تانگ مرتبط دانست.<sup>(۱۳)</sup>

## ۱- ویژگی‌های فرهنگی چین و تأثیر اندیشه‌های کنفوسیوس

چین دارای پیشینه تاریخی بسیار غنی در زمینه فرهنگ و تمدن بشری است و مردم چین وارث فرهنگی چند

هزارساله هستند. پیدایش فیلسوفانی همچون کنفوسیوس و لائودزو با آوردن تعلیماتی خاص، زندگی مردم چین را از آن زمان تاکنون تحت تأثیر قرار داده، اما بتدریج و خصوصاً در دهه اخیر دریافته‌اند که تعلیم کنفوسیوس ریشه در روح مردم چین دارد و بهترین وسیله برای رشد اخلاقی مردم است و به همین لحاظ آموزش تعلیم کنفوسیوس از طریق چاپ آثار او مورد توجه قرار گرفته است. اگرچه مائو بسیار کوشید تا عقاید سوسیالیستی را جایگزین عقاید کهن کنفوسیوسی و سنتی مردم چین بنماید، اما واقعه مهم انقلاب فرهنگی نشان داد که تمایل مردم به سنت‌ها قابل تأمل است. در حال حاضر چین با سه نوع فرهنگ متعارض روبه‌رو است:

۱- فرهنگ سنتی و بومی؛ ۲- فرهنگ غربی؛ ۳- فرهنگ سوسیالیستی.

تعارض و برخورد این سه فرهنگ در جامعه چین، ناهنجاری‌های اجتماعی را در برداشت و طبیعی است که تأثیر فرهنگ غرب به‌همراه اصلاحات بخصوص در سیاست درهای باز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. چینی‌ها خود را صاحب یک تمدن کهن و غنی می‌دانند و تاکنون ترجیح داده‌اند که به فرهنگ کنفوسیوس و مارکیستی خود پایبند بمانند و سوسیالیسم ویژه چینی را به‌عنوان راهگشای مشکلات اقتصادی، سیاسی و حتی اجتماعی و فرهنگی خود بپذیرند و به دنبال تقویت هرچه بیشتر آن باشند.<sup>(۱۵)</sup>

در گذشته یکی از جنبه‌های نظام سیاسی چین که آن را از دیوانسالاری‌های سنتی متمایز می‌ساخت، اهمیتی بود که به ایجاد و حفظ یک فلسفه سیاسی رسمی به‌عنوان ابزار اصلی حکومت داده می‌شد. کارمندان بر مبنای آن میزان آگاهی که از دکتترین سیاسی رسمی داشتند، استخدام می‌شدند. لذا کسانی که مانع شرکت در رقابت برای دستیابی به مقامات عالی در سازمان‌های دولتی بودند، باید به مطالعه متون ساسی موردعناوین حکومت یعنی اندیشه کنفوسیوس می‌پرداختند. حاکمان چین از قدیم اعتقاد داشتند که تلقین ارزش‌های اجتماعی به‌اندازه مقررات رسمی در تضمین نظم اجتماعی مؤثر است. سیاست، به‌طور نسبی یک فرآیند آموزشی محسوب می‌شد. وحدت ملی از طریق اشاعه یک فلسفه ملی واحد حفظ می‌شد و رفتار اجتماعی مناسب از طریق آموزش اخلاقی توسط دولت شکل می‌گرفت. اصول کنفوسیوس به‌جای تمرکز بر رستگاری متعالی آن چندی بر اصول انسان‌محورانه‌ای تأکید می‌کرد که باید بر زندگی روزمره حاکم باشد. فضیلت مدنی، احترام به پدران، بزرگواران و حاکمیت دانایی دارای بیشترین اهمیت پنداشته می‌شدند. صداقت و روشنگری، منظر برجسته‌ترین معسدهای سیاسی بودند. تعلیم فضیلت‌های اخلاقی، نظیر رفتار درست، نزاکت، خود انضباطی و تقوای خانوادگی از مسئولیت‌های حکومت شمرده می‌شد. حاکمان سیاسی باید به‌مثابه سرمشق اخلاقی برای جامعه عمل می‌کردند. در سنت چینی‌ها حکومت به‌معنای حکم راندن انسان‌های شریف بود و نه قوانین عام. روابط سلسله مراتبی که فرمانران را به فرمانروایان متعهد می‌کرد، توده رعیت را از اعتراض علیه نخبگان فرمانروا بازمی‌داشت.

اساس باورهای کنفوسیوس، اصول جمع‌گرایی و نه فردگرایی بود. صاحب‌محممان، فردگرایی را با خودپسندی، هرج و مرج، بی‌بندوباری و فتلان خویش‌تنداری یکسان می‌دانستند و از ضرورت تعهد در قبال دیگران حمایت می‌کردند. بنا به اخلاق کنفوسیوسی، سرنوشت فرد به‌رفاه جامعه بستگی داشت. موفقیت فردی بیشتر نصیب کسانی می‌شد که از پدر و امپراتوری یعنی نمادهای جمع‌گرایی چینی اطاعت می‌کردند تا کسانی که به‌ارضای تمایلات



شخصی خود مشغول بودند.<sup>(۱۷)</sup> بر مبنای فلسفه کنفوسیوس، انسان‌ها موجوداتی شریف و نیک‌سرشتند که شایستگی دوست داشته شدن و به‌کمال رسیدن را دارند و فرهنگ و سیاست باید برای استیفای حقوق و کمال آنها به‌کار گرفته شود. برای هر فرد انسانی رسیدن دیگران به حقوق و خوشبختی درست به‌اندازه اینکه خود به‌حق و سعادت دست یابند، ارزش دارد و این مفهوم امکان مشارکت افراد را در فعالیت‌های جمعی فراهم آورده و نظام اجتماعی، قواعد و اخلاق اجتماعی را بر منافع فردی اولویت می‌دهد. این نگاه، نوعی انسان‌گرایی و در پی آن جامعه‌گرایی را بنیاد می‌گذارد که جوهره فرهنگ چینی در دوهزار سال گذشته است. کنفوسیوس به‌دنبال پدید آوردن یک نظم کامل و هماهنگی بزرگ در جامعه انسانی است. در حقیقت وحدت سیاسی چین مرهون و مدیون وحدت فرهنگی‌ای می‌باشد که در سایه اندیشه کنفوسیوس به‌وجود آمده است.<sup>(۱۸)</sup>

از دیگر ویژگی‌های رفتاری و فرهنگی چین، ثبات می‌باشد که این نیز ریشه در تاریخ دارد. سلسله‌های امپراطوری هر یک برای سالیان مدید بر سر کار بودند از آنجا که از نظر جغرافیایی چین بر سر چهارراه تحولات جهانی قرار نداشته، این خود باعث ثبات فرهنگی و ایجاد یک فرهنگ منسجم و باسابقه گردید که با رفت و آمد حکومت‌ها تغییر نکرده است. برای مثال می‌توان به‌ساخت دیوار چین اشاره کرد که ساخت آن در زمان سه سلسله امپراطوری صورت گرفت و هر سلسله کار سلسله قبل را نه تنها تخریب نکرد، بلکه تداوم نیز بخشید.

چینی‌ها، اهل دنیا و واقع‌گرا هستند. ماکس وبر می‌گوید: از آنجا که آیین کنفوسیوس عاری از هرگونه فلسفه مابعدالطبیعی است، بی‌نهایت عقلانی می‌باشد، یعنی تقریباً هیچ‌گونه رنگ مذهبی به‌خود نگرفته است. در چین روحانیون و سازمان‌های مذهبی به‌عنوان واسطه، غیرضروری شناخته شده و هر فردی باید خود به‌تنهایی با مطلق روبه‌رو گردد. در نتیجه هر سازمان مذهبی یا فردی که ادعا می‌کرد بتواند بین فرد و مطلق، مانند یک واسطه عمل کند، فاقد صلاحیت شناخته می‌شد. در واقع چینی‌ها مسلک‌گرا هستند، یعنی دارای روابط اجتماعی روانشناسانه می‌باشند. روش تفسیر چینی براساس تفکر نظری نیست و در عوض، هدف آنان درک حالت روانشناختی دیگران است و می‌کوشند تا سایرین را برای موافقت با اندیشه و عقیده خود قانع نمایند. این هدف نشان‌دهنده مهارت آنها در سخنوری است.<sup>(۱۹)</sup>

واقع‌گرا بودن اندیشه‌های کنفوسیوس باعث شده تا چینی‌ها به‌دنبال قدرت ماوراءالطبیعه برای توجیه اعمالشان نباشند و واقعی و طبیعی زندگی کنند. به‌دلیل همین واقع‌گرایی، قدرت تحمل و تعامل آنها با طبیعت بسیار بالا رفته و توانستند با طبیعت به‌تعامل برسند که از تأثیرات آن می‌توان به‌صبوری، پشتکار، قدرت تحمل و پذیرش دیگران، احترام به‌بزرگتر، کار جمعی و سازمان‌یافته، همه‌جانبه‌نگری، روحیه آرام، سخت‌کوشی، منفعت‌طلبی و مبادی آداب بودن اشاره کرد که این ویژگی‌ها هم در رفتارهای داخلی و فردی و هم در رفتارهای خارجی آنها اثرگذار بوده است.

با پیروزی کمونیست‌ها در چین یک عنصر جدید فرهنگی یعنی نظم و انضباط حزبی به‌ویژگی‌های قبلی مردم چین اضافه می‌گردد، بنابراین دیپلماسی چینی‌ها با جهان خارج از یک مدل تلفیقی تشکیل می‌شود که شامل عقلانیت ابزاری غربی یعنی سودمحوری و امانیسم با عقلانیت ارزشی بومی می‌باشد. بدین ترتیب شعارهای آرمائی به‌شعارهای ملی تبدیل می‌شود. به‌جای اینکه جهان را بر از عمل و داد کنیم، چین را به‌این نقطه برسانیم.

شعار دهقانان جهان متحد شوید به‌دهقانان چین متحد شوید، تبدیل می‌گردد و لذا شاهد سبقت در این دوره هستیم و نوعی دگرگونی از آرمانگرایی به واقع‌گرایی که متکی به آموزه‌های کنفوسیوس و خصوصیات چین یعنی همه‌جانبه‌نگری، سخت‌کوشی، کار جمعی و روحیه آرام می‌باشد در سیاست خارجی هم تجلی یافته است. به دلیل نفوذ این فرهنگ در سیاست خارجی، در رفتار سیاسی و بین‌المللی چینی‌ها شاهد هیجان، بی‌ثباتی، حرکت‌های احساسی، زنده باد و مرده بادهای تند و زندگی سیاه و سپید نیستیم. در چین بهترین رنگ خاکستری می‌باشد که مجموعه‌ای از سپید و سیاه است. این به‌همان ویژگی همه‌جانبه‌نگری و تعادل داشتن بازمی‌گردد، لذا فرهنگ چین یک فرهنگ پایدار، ثابت و دارای منحنی پیوسته است. در چین شاهد زنجیره متصل به هم فرهنگی هستیم که این امر باعث ثبات آنها در سیاست خارجی نیز شده است. نظم از حزب، زبان ملایم از اندیشه‌های کنفوسیوس، ثبات و پایداری از سلسله‌های با ثبات و فرهنگ در سیاست خارجی نمود یافته است.

چینی‌ها به کلیات علاقه کمی دارند و در عوض به جزئیات و موارد خاص می‌پردازند. با حوصله، ریزبین و نکته‌سنج هستند و به عمق مسائل فرو می‌روند و دیدی تاکتیکی دارند. تمایل به ارزش دادن و بذل توجه به جزئیات به جای توجه به کلیات در بسیاری از ابعاد مختلف فرهنگ چین قابل مشاهده است. چینی‌ها به اطلاعاتی که زاییده ذرک مستقیم باشد، اهمیت زیادی می‌دهند، بخصوص اینکه اطلاعات مزبور از راه دیداری بدست آمده باشد. این ویژگی به وضوح در سیاست خارجی این کشور مشهود است.

چینی‌ها معتقدند از هر امر خوبی که در جهان وجود دارد، باید استفاده کرد و بر اساس همین استراتژی معتقدند باید از غرب به‌ویژه آمریکا حداکثر استفاده را برای رشد چین کرد. لذا شاهد نهادینه شدن منافع غرب در چین هستیم. چینی‌ها، امنیت خود را جزئی از امنیت غرب می‌دانند، چرا که غربی‌ها به دلیل سرمایه‌گذاری بسیار در چین و حفظ آن مجبور به حفظ حزب کمونیست هستند. روابط چین با کشورهای غربی بر اساس منافع دو طرف و تحمل یکدیگر تعریف شده است. به جای رقابت استراتژیک، همکاری استراتژیک را انتخاب کردند و حتی همکاری طرفین با وجود اختلافات در برخی زمینه‌ها به‌ویژه حقوق بشر، ادامه دارد. اما در عین حال چینی‌ها فرهنگ و ارزش‌های بومی خود را حفظ کردند، آنها ملتی خودباخته نیستند، بلکه بسیار ملی‌گرایند. بنابراین مدرن زندگی می‌کنند، اما بومی می‌اندیشند، ارزش‌های خانوادگی و اخلاقی خود را حفظ نموده و در برابر فرهنگ غرب تسلیم نشدند و بلکه فرهنگ غرب را بومی کردند.

در دوران مائو، به‌ویژه دوران انقلاب فرهنگی، چین شاهد تندروی‌های بسیار و ایجاد جنبش<sup>۱</sup> بود، تمامی روابطش با دنیا قطع می‌شود و آموزش‌های حزبی رونق می‌گیرد و به گفته خود چینی‌ها به دوره تاریک فرو می‌روند. در همین دهه تاریک، جریانی برای مقابله با این تندروی‌ها در درون حزب کمونیست به نام اصلاح‌گرایان به ریاست دنگ شیائوپینگ<sup>۲</sup> شکل می‌گیرد. دنگ به‌درگیری ایدئولوژیک با آمریکا که امپریالیست و شوروی که سوسیال امپریالیست خوانده می‌شدند، پایان داد و راه اقتدار اقتصادی چین را در پیش گرفت.

1. Movement

2. Deng Xiaoping

دانشگاه حقوق و سیاست  
تهران  
شماره ۱۳۸۷  
شهرت  
موسسات

در این دوره شاهد حرکت از جنبش به نهاد<sup>۱</sup> هستیم، یعنی اصلاحات در چین نهادینه می‌شود. نهادینه شدن به‌خاطر سیاست‌های دنگ بوده از جمله اینکه، آموزش‌هایی در چند رشته اصلی مانند روابط بین‌الملل، اقتصاد، مدیریت، حقوق و زبان خارجی برای ۶۰۰ نفر از افرادی که در رأس امور قرار داشتند، برگزار می‌گردد تا برای مدت یکسال در این مسائل تحت تعلیم قرار گیرند و سپس هر یک نفر موظف به آموزش ۱۰ نفر دیگر می‌شد، این آموزش همچنان ادامه می‌یافت تا طبقه‌ای از مدیران و افراد کارآموده شکل بگیرد. این شیوه برگرفته از آیین کنفوسیوس بود که گروهی کوچک از پیروان صمیمی را آموزش می‌داد و از آنان می‌خواست تا تعالیمش را به‌دیگران انتقال دهند.

ویژگی دیگر چینی‌ها، اعتقاد به تغییرات تدریجی و نه ناگهانی است و اینکه کارها را باید آرام‌آرام پیش برد، اثر این فرهنگ بر رفتار سیاسی چین هم قابل مشاهده است. آنها یا قدمی بر نمی‌دارند یا اگر بردارند با اطمینان و حساب شده برمی‌دارند و دیگر پشیمان نمی‌شوند و برگشت نمی‌کنند. این ویژگی به‌صورت پایبندی آنها در تمهداتشان با سایر کشورها به‌خوبی مشهود است. در واقع جلب اطمینان طرف مقابل برای آنها بسیار حائز اهمیت است. در این ارتباط چینی‌ها در ابتدا مقاوم و سرد به‌نظر می‌رسند که دارای پوسته سختی هستند، اما در واقع آنها مردمی خونگرم و عاطفی هستند، اگر راه ورود از این پوسته سخت پیدا شود دارای درونی نرم هستند که نمونه آن حل مسائل و بستن قراردادهای در روابط غیررسمی است.<sup>(۳۰)</sup>

از منظر روابط بین‌الملل، آنچه برای چینی‌ها اهمیت دارد داشتن تصویری مثبت و احترام در صحنه بین‌المللی و روابط با کشورهاست که می‌توان از آن تحت عنوان احترام به نفس جمعی یاد کرد. احترام به نفس جمعی یعنی نیاز به اینکه احساس خوبی نسبت به خود داشته باشید یا نیاز به احترام و منزلت که از نیازهای پایه‌ای افراد است، این نیز مانند سایر انواع منافع ملی می‌تواند به‌اشکال مختلفی تجلی پیدا کند. یکی از عوامل اصلی این است که آیا تصاویر از خود جمعی مثبت هستند یا منفی که این تا حدی وابسته به روابط با دیگران است. زیرا با برگرفتن چشم‌انداز «دیگری» است که «خود» خویش را می‌بیند. تصاویر منفی از خود معمولاً ناشی از تصور بی‌احترامی یا نگاه تحقیرآمیز از سوی سایر دولت‌هاست و بنابراین امکان دارد در محیط‌های بین‌المللی بسیار رقابت‌آمیز به کرات رخ دهد. از آنجا که کشورها نمی‌توانند چنین تصاویری را تحمل کنند با خودپسندی و یا خوارشماری و تهاجم به‌دیگری آن را جبران می‌کنند.<sup>(۳۱)</sup> در مقابل، تصاویر مثبت از خود معمولاً ناشی از احترام متقابل و همکاری است. به‌طور خاص به‌نظر می‌رسد که در اینجا شناسایی حاکمیت از سوی سایر دولت‌ها اهمیت دارد. زیرا به‌معنای آن است که یک دولت حداقل به‌شکل رسمی و صوری از منزلتی برابر در نگاه دیگران برخوردار است. شناسایی نیاز به‌حفظ خود از طریق خوار شمردن یا نابود ساختن دیگری را کاهش می‌دهد.<sup>(۳۲)</sup> بدین منظور چینی‌ها برای ارایه تصویر مثبت از خود در صحنه بین‌المللی همواره از دوستداران آرامش و از نیروهای مهم نگاه‌دارنده صلح در جهان محسوب می‌شوند. دولت و مردم چین همواره منادی برقراری نظم سیاسی مبتنی بر عدالت و منطق بوده و از هر موقعیت بین‌المللی برای حمایت قوی از صلح جهانی بهره‌جسته‌اند. چین به‌طور مستمر و پایدار با هرگونه سیاست مبتنی بر قدرت و برتری‌جویی مخالفت ورزیده و برای حفظ صلح جهانی تلاش کرده، از خواست‌های عادلانه بر حق ملل در حال توسعه در زمینه حفظ استقلال آنها پشتیبانی نموده و خواهان دگرگونی در جایگاه بین‌المللی کشورهای

شماره ۹ پاییز ۱۳۸۷  
 فصلنامه حقوق و سیاست  
 شماره ۹  
 ۴۲



ایجاد توازن قوی، بازدارندگی و داشتن متحدان مناسب در اعمال سیاست خارجی سنجد، می‌تواند موجب مردد ساختن دشمن در توسل به حمله نظامی گردد.

ماتو در دهه ۶۰-۱۹۵۰ هنگامی که با خصومت هر دو ابرقدرت امریکا و شوروی روبه‌رو شد و خود را در معرض تهدید هسته‌ای آنها احساس کرد با توسل به همین استراتژی و به‌دست آوردن بازدارنده اتمی، امنیت چین را تضمین نمود.

نکته قابل توجه در اندیشه دفاعی چین اینست که چون نظام سیاسی کشور طی چندین هزار سال مبتنی بر حکومت فردی بوده، نقش رهبر در حفظ ثبات، همبستگی و امنیت داخلی و خارجی کشور از اهمیت درجه اول برخوردار بوده است. برخی ویژگی‌های فکری رهبران که برگرفته از آیین کنفوسیوس می‌باشد، عبارتند از:

- داشتن تفکر حقوقی و قانونی و حفظ وحدت اندیشه و عمل توده‌ها؛
- تفکر انضباطی که ضامن ثبات، امنیت و تداوم خطمشی است؛
- داشتن تفکر جامعه و توجه به منافع اقلیت و اکثریت؛
- تفکر مبتنی بر ثبات و استمرار در اعمال سیاست‌ها و خطمشی‌ها در امور سیاسی، اقتصادی و سیاست خارجی؛
- تفکر مبتنی بر وحدت: رهبر باید بتواند موجبات همدلی مردم را فراهم نماید و با تفرقه‌افکنی و گرایش‌های ضد اتحاد مقابله کند. لازمه حفظ اتحاد این است که سخنان رهبر بر مبنای اصول باشد، نه عواطف، بی‌طرفانه و شامل حال عموم باشد، نه برای حفظ گروهی خاص، صریح و روشن باشد، نه کلی‌گویی و در جهت وحدت باشد و نه پراکندگی.

در نظرات ماتو، نیروی انسانی اهمیت بسیار داشته و روحیه مردم و نظامیان که ترکیبی از عناصر مادی و معنوی است، ضامن اصلی پیروزی شناخته شده، دانش و آگاهی جایگاهی برتر از شجاعت دارد، زیرا شجاعت عبارت از جرأت یا عدم جرأت توسل به جنگ است، اما دانش و آگاهی با ترکیبی از علوم و فنون، تاکتیک، عقیده سیاسی، تفکر نظامی و استراتژی پدید می‌آید. نبردها در حقیقت نبرد بین دانش و آگاهی طرفین است و پیروزی از آن نیروهایی خواهد بود که از دانش و علوم و فنون زمان و همچنین آگاهی، فرهنگ و ایدئولوژی درست برخوردار باشند و نباید تنها بر عامل شجاعت تأکید داشت و به آن مغرور شد. بر این اساس ماتو، تئوری «جنگ مردمی» را مطرح ساخت، در این تئوری استفاده از نیروهای زیاد، کشاندن دشمن به داخل خاک چین و غرق ساختن او در «امواج اقیانوس انسانی» اساسی‌ترین راه برای پیروزی در جنگ شمرده شد. این تئوری ماتو از یک اصل راهبردی کهن چین یعنی «طرف ضعیف گاهی می‌تواند طرف قوی را شکست دهد» و نظریه او درباره لزوم دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای بازدارنده نیز از اصل «گاه بدون توسل به جنگ می‌توان به اهداف رسید»، تأثیر پذیرفته و نشان‌دهنده ارتباط قوی اندیشه نظامی او با فرهنگ کهنسال چین است و نه از مارکسیسم.<sup>(۳۴)</sup>

کارشناسان چین چند ویژگی را برای استراتژی امنیت ملی در نظر دارند که مهمترین آنها عبارت است از:

۱- فراگیر بودن: مدیران استراتژی با ابرنهادها یعنی کشورها و جهان روبه‌رو هستند و باید از توان لازم برای

واکنش و تصمیم‌گیری مناسب در برابر آنها برخوردار باشند. مدیران باید مناسبات داخلی و خارجی را به‌خوبی بشناسند، درباره گذشته، حال و آینده اطلاعات صحیح و جامع داشته باشند و هرگاه با آینده درازمدتی روبه‌رو هستند، بتوانند سیاست‌های لازم برای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت را ترسیم نمایند. باید قادر به ارتباط دادن مسایل دو مجموعه متفاوت یعنی کشور و جهان و پیش‌بینی تأثیر متقابل این دو در اوضاع متفاوت باشند.

**۲- در خدمت اهداف سیاسی بودن:** سیاست روح استراتژی جامع است. اهداف سیاسی تجسم منافع و خط مشی‌های هر کشور در شرایط خاص تاریخی است. استراتژی جامع که از نظر داخلی هدف بقا، استقلال، آزادسازی، تسریع و پیشرفت اجتماعی را دنبال کند و با منافع اکثریت انطباق داشته و از نظر خارجی خواهان برقراری و حفظ نظام عادلانه بین‌المللی، حفظ صلح و مقابله با جنگ‌های تجاوزکارانه و سیاست‌های مبتنی بر قدرت باشد و منافع اکثریت مردم جهان را در نظر گیرد، عادلانه است.

**۳- نیازمند توان جامع بودن:** کاربرد استراتژی کلان مستلزم برخورداری از توان جامع است. توان جامع علاوه بر قدرت نظامی، شامل عوامل غیرنظامی از جمله قدرت طبیعی (سرزمین و منابع)، قدرت اجتماعی (مردم)، قدرت مادی (سخت‌افزاری)، قدرت روانی (نرم‌افزاری)، قدرت بالقوه و توان تبدیل سریع آن به‌الفعل است.

**۴- پیروزی بدون توسل به جنگ:** هر استراتژی که به‌تردید دشمن در حمله و یا موافقت او با گفتگو بیانجامد و مانع وقوع جنگ گردد، به‌پیروزی منتهی گردیده است. پیروزی بدون توسل به جنگ به‌معنی ننجنگیدن نیست، بلکه جنگ در جبهه‌های اقتصادی، علمی، فنی و سیاست خارجی و یا جنگ با استفاده از نیروی جامع است.<sup>(۲۵)</sup> بدین ترتیب منافع امنیتی چین در آینده عبارتند از حفظ حاکمیت، وحدت و تمامیت ارضی، تمرکز بر ادامه اصلاحات اقتصادی، ایجاد محیط صلح و ثبات پایدار در اطراف کشور و حفظ ثبات داخلی. استراتژیست‌های چین تأکید می‌کنند که چین قدرتمند در قرن ۲۱ بر امنیت جهانی تأثیر اساسی دارد. لیکن به‌گفته آنها این تأثیر منفی نیست، زیرا چین امنیت را امری یکجانبه نمی‌داند، بلکه آن را شامل منافع امنیتی خود و سایر کشورها تلقی می‌کند. نقش کشور چین ایجاد موازنه در جهان چندقطبی آینده است.<sup>(۲۶)</sup>

### ۳- نقش چین در حوزه اقتصاد

اقتصاد چین در دوران ماؤو بر سنای برنامه‌ریزی متمرکز دولتی بود که در آن به‌نیازهای بازار مصرف داخلی و چگونگی اقتصاد جهانی توجهی صورت نمی‌گرفت. تغییرات عمده در سیاست خارجی چین از شروع انقلاب ۱۹۴۹ بیشتر تابع ایدئولوژی رهبران چینی بوده و این اصل پذیرفته شده تمام انقلاب‌هاست. نفوذ افکار ماؤو در سیاست خارجی چین و پس از آن دنگ شیائوپینگ، جهت‌گیری‌های اساسی سیاست خارجی را مشخص ساخته‌اند. دنگ از همان ابتدا به‌خوبی می‌دانست که ایجاد هر نوع اصلاحات داخلی اولین پیامدش لزوم تغییرات اساسی در سیاست خارجی است. نوسانات تناوبی که به‌علت ناپختگی‌های پس از انقلاب معمولاً به‌مدت دو تا سه دهه در سیاست

خارجی کشورهای انقلابی پدید می‌آید، در چین مانند سایر کشورها در صحنه بین‌المللی متأثر از مسائل سیاست داخلی بود. زمانی که رهبران چین تلاش کردند تا کشورشان را از طریق وارد ساختن تکنولوژی و سرمایه‌گذاری خارجی مدرنیزه کنند، مهمترین مشکل نهادی ساختن تصمیم‌گیری در سیاست خارجی بود. دنگ کوشید تا با توجه به دو مسئله مهم، هدف‌های سیاست خارجی را مشخص کند و برای این کار سه محور اساسی برای سیاست خارجی مشخص نمود:

۱- حفظ استقلال؛

۲- توسعه منابع و عوامل اقتصادی؛

۳- مبارزه با سلطه‌طلبی و استعمار.

سیاست خارجی چین پس از آن نتیجه برخورد بین ادراک و آگاهی تصمیم‌گیرندگان دستگاه رهبری از منافع و احتیاجات کشور و فهم آنان نسبت به اوضاع بین‌المللی بود. یکی از محورهای اساسی سیاست خارجی چین در دهه ۸۰، سیاست درهای باز بود. واقع‌گرایی دنگ سبب شد تا رهبران چین به این نتیجه برسند که برای نجات کشور و پیشرفت سوسیالیسم بسیاری از اهداف بایستی روشن‌تر تفسیر شود و بدین شکل ابزار لازم برای آغاز یک دگرگونی اساسی در سیاست خارجی و داخلی فراهم شد که محصول آن سیاست درهای باز بود. بخش مهم این سیاست، گشودن دروازه چین به روی کشورهای سرمایه‌داری غرب و به‌ویژه آمریکا بود دنگ در توجیه دگرگونی در سیاست خارجی خود از یک ضرب‌المثل قدیمی چین به‌عنوان محکم‌ترین استدلال سخن می‌گفت که «فرقی نمی‌کند گربه سیاه باشد یا سپید، مهم آن است که بتواند خوب موش بگیرد»<sup>(۲۷)</sup>. نکته قابل توجه آن است که رهبران چین همواره تلاش کرده‌اند تا ارتباط میان فرهنگ و سنت‌های چین را با جهت‌گیری‌های داخلی و خارجی حفظ کنند و براساس آن عمل کنند.

در چین همواره این ادعا وجود داشته که مقابله‌ای اساسی با سرمایه‌داری لیبرال در حال انجام است. اما از زمان برگزاری پلنوم سوم<sup>۱</sup> و دهمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در ۱۹۸۷، حرکت به سوی بکارگیری شیوه‌های سرمایه‌داری و گاهی لیبرال در چین آغاز شده است. کشاورزی غیرجمعی که زندگی ۸۰۰ میلیون چینی را دگرگون می‌سازد، نهادهای اقتصادی که امکان فعالیت غیرمتمرکز اقتصادی را فراهم می‌سازد و تبدیل حدود ۲۰ درصد از اقتصاد چین به اقتصاد بازار ظرف ۱۵ سال، نمونه‌هایی از چرخش ایدئولوژیک در این کشور از زمان قدرت گرفتن دنگ شیائوپینگ به‌بعد است.<sup>(۲۸)</sup>

اما می‌توان گفت که آنان از تضاد بنیادین در مقابل لیبرال دموکراسی دست برداشته و حتی برخی از نقاط قوت آن را دریافته و خود را با آن هماهنگ ساخته‌اند. مائوئیسم به‌شدت مورد نقد قرار گرفته و بازاندیشی در تمامی مبانی ایدئولوژیک در حال انجام است. در واقع چینی‌ها برخی از خصوصیات مدل وابستگی متقابل را در اقتصاد خود مدنظر دارند، از جمله اینکه به نقش شرکت‌های چندملیتی به‌عنوان بازیگران جدید بین‌المللی اهمیت می‌دهند، مسائل اساسی جهان دیگر مسائل امنیتی و نظامی نیست، بلکه مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اهمیت دارند، یعنی از سیاست حاد به سوی سیاست ملایم در حرکتند و قاعده رفتار در عرصه جهانی از تعارض

و مخاصمه به همکاری‌های فراملی تغییر کرده است.<sup>(۳۸)</sup> این مسائل در کنار اتخاذ نگرش عمل‌گرا نسبت به آیین کنفوسیوس که بر اهمیت یکپارچگی خانوادگی، تعهدات اجتماعی، تصمیم‌گیری‌های اجتماعی، سواد و مهارت‌های فنی، سخت‌کوشی و قناعت که همگی در جهت امور دنیوی هستند، تأکید داشت، سرمایه‌گذاری داخلی را تأمین مالی کردند. ارزش‌های جمع‌گرایانه که بر وفاداری به ملت، خانواده و خویشاوندی تأکید داشتند، باعث می‌شد تا افراد به نفع آرمان رسیدن به میزان بیشتر رشد ملی، همکاری کنند. سرمایه‌داری کنفوسیوس با تشویق پیروی از مهربان، بر ضرورت انضباط کاری تأکید داشت. اگرچه باورهای کنفوسیوس، رشد سریع اقتصادی را مستقیماً ایجاد نمی‌کردند، اما به تسهیل شرایط ساختاری - رفتاری که تحولات اجتماعی اقتصادی را در چین موجب شدند، کمک کردند. لذا یکی از کشورهایی که در آینده نه چندان دور در تعیین روندهای بین‌المللی نقش مهمی ایفا خواهد کرد، کشور چین است. این کشور با قدمتی طولانی در تمدن بشری و تجربه‌ای فراوان در صحنه‌های گوناگون از کشورهای است که زمینه‌های بالقوه بسیار مناسبی برای تبدیل شدن به یک قدرت اتریش‌جس جهانی را داراست. ویژگی‌هایی چون گستردگی مساحت، کثرت جمعیت و نیروی کار ارزان در سایه حکومتی سوسیالیستی با مردمی کم‌توقع و کوشا موجب شده تا چین تبدیل به یکی از کشورهای گروید که در دهه ۹۰ بالاترین رشد اقتصادی را گاه به خود اختصاص داده است. رشد اقتصادی نزدیک به ۷/۵ درصد در سال و پیشرفت‌های اساسی در زمینه تکنولوژیک و نظامی، کشورهای غربی و اروپایی را به فکر فرو برده تا بکوشند این حرکت سهمگین را کنترل کنند و در برابر آن از طرفندهایی سود جویند تا تهدید بالقوه چین هرگز به تهدیدی بالفعل تبدیل نگردد.

استراتژی بزرگ چین ایجاد رشد اقتصادی سریع و پایدار است که بتواند چین را به عنوان کشوری قدرتمند در جهان مطرح کند و اولین هدف ملی آن تبدیل شدن به کشوری ثروتمند، متحد و قوی است، به این معنا که به منزله قدرت اول آسیا محسوب شود.

تاریخ چین مدرن از زمانی آغاز می‌شود که بعضی از اندیشمندان غربی مانند فوکویاما با سهولتی نسبی درباره پایان آن صحبت کردند. از آن موقع چین در وضعیتی باقی ماند که کارشناس سیاست خارجی امریکا برژینسکی آن را «اقدام ناتمام» نامید، نظام سیاسی دوگانه‌ای با بقایای قدرتمندان ایدئولوژی کمونیسم که وجه مشخصه‌اش بوروکراسی حزبی، بخش دولتی ناکارآمد به شمار می‌رفت ولی با اکراه نسبی با سرمایه‌داری پویا، که از سرمایه‌گذاری خارجی نیرو می‌گیرد، ترکیب شده و به همزیستی ادامه می‌دهد.

بسیاری از کارشناسان عقیده دارند که این جمع اضداد، یعنی کمونیسم و تجارت، اصولاً در درازمدت عملی نیست. ولی دیگران معتقدند نه تنها این دو می‌توانند شانه به‌شانه یکدیگر به‌بقای خود ادامه دهند، بلکه موفقیت یکی عملاً دلالت بر موفقیت دیگری دارد و تلاش‌های عظیم اقتصادی چین بدون وجود دولتی قدرتمند که زمام امور را در دست گیرد غیرقابل تصور خواهد بود. از نظر تاریخی، ریشه‌های این نظام دو رگه را می‌توان تا دهه ۷۰ و تصمیماتی که در آن زمان گرفته شدند تا رابطه با امریکا از سر گرفته شود و حداقل بخش‌هایی از چین با اقتصاد جهانی ادغام شود، ردگیری کرد. نتایج تحولات شگفت‌انگیز بود و این کشور تا دهه ۹۰ تبدیل به یکی از نمونه‌های موفق در سرمایه‌داری بین‌المللی شد. با نزدیکتر شدن چین به غرب از نظر اقتصادی، این کشور خود



را زیر فشارهای فزاینده برای گردن نهادن به هنجارهای سیاسی بین‌المللی یافت. اصول حرکت سرمایه‌داری جدید نیز منتهی به شکل‌گیری موجی از انتظارات رو به فزونی در میان طبقه متوسط و در حال رشد مردم چین شد. اگر یکی از پیامدهای اصلاحات اقتصادی ایجاد تغییرات گسترده در خود چین بود، پیامد دیگرش، افزایش وزن این کشور در نظام بین‌المللی بود. کشور چین که سال‌ها دارای توان هسته‌ای بود و یکی از اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل محسوب می‌شد، در دهه ۹۰ در سیاست منطقه‌ای تبدیل به عامل عمده و قدرتی بلندپرواز و روبه رشد شده بود. این امر نه تنها باعث نالرامی در منطقه آسیا - اقیانوسیه شد، بلکه موجب به‌وجود آمدن یکی از بزرگترین مناقشه‌ها در سیاست خارجی آمریکا شد. در واقع، کسانی هستند که می‌پندارند ترکیبی از تاریخ و جغرافیا و توانمندی باعث می‌شود تا چین تبدیل به تهدیدی طبیعی در منطقه شود و بنابراین تهدیدی برای آمریکا باشد. در هر صورت موضع رسمی جورج بوش پدر و کلینتون این بود که هر چند چین مدرن ممکن است اختلافاتی با آمریکا داشته باشد اما همکاری با این کشور هنوز امکان‌پذیر است. از اینرو گفته می‌شود چین از حق و تو برای ممانعت از اقدامات سازمان ملل بر ضد عراق در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ استفاده نکرد و حتی مانع از تصویب اعلام تحت‌الحمایگی کوزوو به وسیله شورای امنیت هم نشد و استقرار نیروهای حافظ صلح سازمان ملل را در تیمور شرقی تأیید کرد. این کشور در زمان بحران مالی آسیا در ۱۹۹۸ بسیار معقول و مسئولانه عمل کرد. خلاصه اینکه در اکثر مسائل، رفتار بین‌المللی چین نسبتاً معتدل و خویشتن‌دارانه بوده است. چین برای محصولات آمریکایی بازار عظیمی به حساب می‌آید و برای منطقه یک بازار بزرگ و حتی به‌طور بالقوه یکی از بزرگترین بازارهای جهان است. علاوه بر آن، همان‌طور که چین به‌تعامل خود با بازار جهانی ادامه می‌دهد، در این راه ناگزیر به تغییر خواهد بود. بازار گسترده چین که متشکل از یک میلیارد مصرف‌کننده است، و سوسه‌انگیز می‌باشد و در نتیجه باید در آنجا نظم نوین برقرار شود و همان‌طور که چین به‌هجوم خود به سمت مدرنیته مبتنی بر بازار می‌رود، سرمایه‌گذاری‌های عظیمی انجام می‌دهد. بنابراین همین ملاحظات مادی هستند (و نه دغدغه‌های لیبرالی نسبت به آزادی بیان و حقوق بشر) که تعیین‌کننده طرز تلقی غرب نسبت به چین در عصر ژئو اکونومیک است.<sup>(۳۱)</sup>

درباره اهداف اقتصادی چین و امکانات آن برای دستیابی به موقعیتی مهم در جهان، اظهارنظرهای مثبتی از طرف تحلیلگران غرب نیز صورت گرفته است. شرکت معروف آمریکایی «راند» در گزارشی در اواسط دهه ۹۰ نوشت که تولید ناخالص ملی چین در ۱۹۹۵ به ۳۰۰۰ میلیارد دلار رسیده و از ژاپن (۲۶۰۰ میلیارد دلار) فزونی گرفته و هرگاه بر مبنای قیمت‌های ثابت محاسبه گردد، پس از آمریکا (۶۷۰۰ میلیارد دلار) در ردیف دوم جهان قرار داشته است. به‌موجب محاسبات برخی دیگر از محققان آمریکایی، تولید ناخالص ملی در چین در سال ۲۰۰۰ نسبت به ۱۹۷۸ (سال آغاز اصلاحات چین) هشت برابر گردیده و از میزان رشد اقتصادی ژاپن در دهه ۷۰ بیشتر بوده است. به‌نظر این تحلیلگران، اگر حوادث غیرمنتظره‌ای مانند بحران‌های داخلی بروز نکنند، تولید ناخالص ملی چین تا ۲۰۱۰ در ردیف دوم جهان، به‌صورت بزرگترین قدرت اقتصادی آسیا، موقعیتی که اکنون ژاپن دارد و تا سال ۲۰۴۰ یا ۲۰۵۰ احتمالاً در مقام اول جهان خواهد بود.

## ۴- جهانی شدن از نگاه چین

استراتژیست‌های چین معتقدند که در شرایط جدید جهانی، عامل اقتصادی در امنیت کشورها نقش اساسی یافته است. در شرایط جدید جهانی، نیروهای تولید و مناسبات تولید دگرگونی بسیار یافته و اقتصاد بین‌المللی وارد مرحله تازه‌ای شده که در آن هیچ یک از کشورها قادر به بستن درهای خود به‌روی خارج و ادامه سیاست اتکالی به‌خود، آنچنان که در دورانی از جنگ سرد مطرح بود، نیستند. به‌طور مثال، امروزه شرکت‌های فراملی یک‌سوم حجم تولید و دوسوم بازرگانی و ۹۰ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم در سطح جهان را در اختیار دارند. علاوه بر این بخش عمده‌ای از علوم و فنون پیشرفته که از عوامل اصلی قدرت و تضمین امنیت می‌باشد، در اختیار این شرکت‌هاست. این شرایط ايجاب می‌کند تا تمامی کشورها برای حفظ امنیت خود در این روند عمومی یعنی جهانی شدن شرکت جویند و ضمن استفاده از فرصت‌ها، توان رویارویی با چالش‌های آن را نیز به‌دست آورند. محققان چینی معتقدند که کشورهای جهان سوم باید در جهت ایجاد نظم منطقی و عادلانه نوین بین‌المللی که در برگیرنده منافع رشد و توسعه آنان می‌باشد، تلاش کنند. برای پیروزی در این راه باید اولاً بر توان جامع خود بیافزایند که این امر با حفظ ثبات و تضمین رشد اقتصادی پایدار امکان‌پذیر است. دوماً به‌طور مثبت و فعال در روند جهانی شدن شرکت نمایند و نباید از آن کناره‌گیری کنند. سوماً مبارزه اصلی در دنیای امروز، مبارزه میان غرب و کشورهای جهان سوم است. تضاد بین آنها امری جدی و حاصل تفاوت‌های ارزشی و فرهنگی است که با درگیری و جنگ حل و فصل نخواهد شد. کشورهای جهان سوم باید با تقویت بنیه اقتصادی، علمی و فنی خود به‌قدرت لازم دست یابند که دستیابی به آن مستلزم برخورداری از نیروی انسانی مناسب است که در سطحی از تخصص باشند. به‌نظر چینیان نیروی انسانی مناسب استخوان‌بندی و شالوده کشور و منبع قدرت دولت است. این مسئله یعنی تأکید بر نیروی انسانی و دانش و آگاهی که برگرفته از آموزه‌های کنفوسیوس می‌باشد، مبتنی بر چند اصل است از جمله:

- ۱- نیروی انسانی در تمام سازمان‌های کشور اعم از نظامی، اداری، سیاسی و اقتصادی بیشترین سهم را در ارایه خدمات دارد و سرمایه ارزشمندی است.
- ۲- نیروی انسانی برخوردار از دانش، آگاهی، قدرت ابتکار، قدرت تحلیل و تصمیم‌گیری، قدرت واکنش و هماهنگی با اوضاع، سرچشمه حیات و تحرک است.
- ۳- آموزش نیروی انسانی در زمینه روحیه وطن‌پرستی، احترام به‌آداب و سنن و فرهنگ‌های ملی و علاقه به خدمت به مردم کشور وظیفه اساسی است. در فرهنگ سنتی چین، زیستن با عیش و نوش بدون توجه به زندگی دیگران و مصالح اجتماعی، جایگاهی نداشته و اندیشه کنفوسیوس مبتنی بر تحمل سختی‌ها در راه انجام وظیفه منظر است.
- ۴- راه جلوگیری از فرار مغزها بستن مرزها نیست. تجربه چین طی دو دهه اصلاحات اقتصادی نشان می‌دهد که مغزها تنها برای مقاصد مادی به کشورهای دیگر نمی‌روند. در مشرق زمین، سنت احترام به‌آیین و فرهنگ و احساس ریشه‌دار بودن در سرزمین اجدادی وجود دارد، آنچه مغزهای جهان سوم می‌خواهند، احترام به شخصیت آنها، احساس آرامش و اعتماد به نفس در محیط کار و فراهم بودن زمینه برای نشان دادن

۸۷۱  
 فصلنامه علمی-پژوهشی  
 مطالعات فرهنگی  
 شماره ۱۰  
 زمستان ۱۳۸۷  
 صفحه ۹۰

خلاقیت‌های خود است. در بیشتر کشورهای جهان سوم، عقیده و ایدئولوژی دولتی حکمفرماست و معیارهای منطقی و علمی برای تشویق و ارتقای افراد وجود ندارد. ایجاد شرایط مالی و محیط آرام و شاد در حفظ مغزها در اوضاع حساس کنونی و رقابت‌های سختی که در جریان جهانی شدن در پیش است، می‌تواند مؤثر باشد.

### نتیجه‌گیری

کشور چین در طول تاریخ دارای «فرهنگی با بافت قوی» بوده است و می‌توان گفت که رشد و توسعه در این خطه همواره بر یک «بستر فرهنگی» و سابقه تمدنی استوار بوده است. شناخت ویژگی‌های این فرهنگ و چالش‌ها و فرصت‌های آن برای تنظیم مناسبات «بین فرهنگی» و ارتباطات مؤثر دارای اهمیتی درخور می‌باشد. از آنجایی که کشورهای آسیای شرقی دارای فرهنگی «گذشته‌مدار»، غالب و تأثیرگذار هستند، مجموعه ارزش‌های ملی و نمادهای این بخش از جهان و الگوی رفتاری آنها با واقعیت‌های محیط پیرامونی، برای ترسیم «الگوی تعاملی» ارزش بسیار دارد. دولت‌ها و حاکمیت‌های شرق آسیا در عصر حاضر، به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، تلاشی همه‌جانبه برای تغییر نگرش مردم از فرهنگ گذشته‌مدار به فرهنگ آینده محور انجام داده‌اند. این دولت‌ها در مسیر و دوران دگردیسی با چالش‌های مهمی روبه‌رو بوده‌اند، اما با تکیه بر مفروضات اساسی، نگرش‌ها و ارزش‌های والا و الگوهای صبورانه، این چالش‌ها و تهدیدها را به‌فرصت تبدیل کرده و رفتار روزآمدی از خود نشان داده‌اند. ساختارهای فرهنگی و اجتماعی، از نظر نرم‌افزاری و سخت‌افزاری در برابر این تغییرات مقاومت نکرده‌اند. دلیل اصلی هم آن است که در مسلک کنفوسیوسی انضباط یک ارزش است. ملی‌گرایی، وطن‌پرستی و دولت‌خواهی یکی از نقاط قوت مردمان آن خطه می‌باشد که در خدمت رشد و توسعه قرار گرفته است. این هم‌پویی، اصول مشترکی در فرهنگ عامه ایجاد کرده که متکی است بر:

۱- فرهنگ آینده محور؛

۲- ارزش‌های ملی و وطن‌خواهانه؛

۳- منطقه‌گرایی؛

۴- برابری و نفع متقابل؛

۵- همزیستی مسالمت‌آمیز با همه کشورها؛

۶- واقع‌گرایی؛

۷- مثبت‌گرایی روانی؛

۸- همدلی عمومی و وحدت ملی؛

۹- تشویق فرهیختگی؛

۱۰- خود نظمی.

بر این اساس «ارزش‌های آینده‌محور» جایگزین تدریجی «فرهنگ گذشته‌محور» شده و برابری، نفع متقابل و همزیستی با سایر ملت‌ها و جوامع تبدیل به ادبیات رایج و اصول مشترک می‌گردد. بستر این حرکت، سابقه

دانشنامه حقوق و سیاست  
شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷

شماره ۹  
۹۹

تمدنی، نسبی‌گرایی، واقع‌گرایی و تلفیق «عقلانیت اخلاقی و ارزشی» بومی با «عقلانیت ابزاری» غربی است. این تلفیق آگاهانه با هدف تولید فرهنگ نو و مدرن و دفاع مشروع از ارزش‌های بومی صورت می‌گیرد و آموزش‌های سازمان‌یافته هم به این نظریه قوام و پویایی می‌بخشد. این تغییرات بنیادین، نشانگر واقعی‌انکارناپذیر است که همانا نقش فرهنگ را خاطر نشان می‌سازد.

چین و همچنین عمده کشورهای آسیای شرقی «گفتمان مدرنیسم» را در برابر «گفتمان سنت‌گرایی» قرار دادند که حاصل آن «نوگرایی فرهنگی تلفیقی» شد که ارزش‌های غربی نظیر توجه به رفاه، فراغت، سرگرمی و لذت‌جویی و نیز ارزش‌های شرقی نظیر تلاش، یادگیری، رستگاری و چاره‌جویی برای مشکلات را در بر می‌گرفت. ارزیابی واقع‌گرایانه از توان و قدرت ملی، آنان را از ساخت و اجرای استراتژی‌های شتابزده و زودبازده بر حذر داشت. چین تمرکزگرا، با کم‌رنگ‌تر کردن شعارهای آرمان‌خواهانه، بر منافع ملی خود تمرکز بیشتری نمود. این حرکت با دو عامل مهم دیگر، یعنی برگزیدن سیاست‌های هدفمند و برنامه‌ریزی شده و نیز تکیه بر توان و نیروی متخصص داخلی در هم تنیده شد و ائتلافی فرهنگی و تأثیرگذار به‌ویژه در جهت‌گیری سیاست خارجی به‌وجود آورد است.

دانشنامه حقوق و سیاست  
شماره ۹  
۱۳۸۷

شیراز  
۹۲

پی نوشت ها:

- ۱- نقیبزاده، احمد، تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی ج.۱، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، ص ۲۵.
- 2- Wallerstein, I. Culture as the Ideological Battleground of the Modern World System. In Wallerstein (ed.), *Geopolitics and Geoculture*. Cambridge: Cambridge University press, 1991, p.190.
- ۳- سلیمی، حسین، فرهنگ گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ سوم، ۱۳۸۵، ص ۵۱.
- 4- Mazrui, Ali A. *Cultural Forces in World Politics*, London : H.E.B, 1990. PP.7-10.
- ۵- ربیعی، علی، مطالعات امنیت ملی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ سوم، ۱۳۸۴، صص ۱۵۴-۱۵۶.
- ۶- علی بابائی، غلامرضا، فرهنگ و روابط بین الملل، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ سوم، ۱۳۸۳، ص ۳۱۸.
- ۷- قوام، عبدالملی، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران: نشر سمت، چاپ هفتم، ۱۳۸۰، صص ۲۸۱-۲۸۵.
- Chay, J. (1990), *Culture and International Relation*, Praeger, p.p.191-204.
- 8- Tzu .Sun., *The Art of War*. Translated by Samuel B.Griffith . London : Oxford University press, 1963. pp. 45-56.
- 9- Shiyun.Wei., "The Adjustment and Development of China's Foreign Policy in the Eighties". *Foreign Affairs Journal*, No.13, Sep, 1989, pp.8-18.
- ۱۰- دفتری، مریم، «تحلیلی بر سیاست خارجی جمهوری خلق چین»، *مجله سیاست خارجی*، سال پنجم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۰، صص ۳۳۱-۳۲۸.
- 11- Barnett, A.Doak., *China's Transition to the Post-Mao Era*, Washington, D.C.: The Brooking Institution, 1974, p.279.
- 12- Whiting ,Allen.s., "Foreign Policy of Communist China" in Roy C. Madridis, ed. *Foreign policy in Politics*, New jersey: Prentic-Hall Inc, 1976, p.p.235-236.
- ۱۳- عالم، عبدالرحمن و دیگران، چین: سیاست خارجی و روابط با ایران ۵۷-۱۳۲۸، تهران: دفتر مطالعات آسی و بین المللی، ۱۳۴۶، صص ۱۵-۱۶.
- Choudhury, G.W. (1978), "China's Foreign Policy Goals", *Pacific Community*, Vol , 9, No. 2, P.P.167-179.
- 14- Hunt ,Michael H., "Chinese Foreign Relations in Historical Perspective", in Harry Harding, ed., *China's Foreign Relations in the 1980s*, New Haven: Yale university press, 1984, pp. 1-42.
- ۱۵- مجیدی، کوروش، تأثیر تجزیه شوروی بر چین، رساله ارتقاء مقام، ۱۳۷۳، ص ۵۲.
- ۱۶- طاهری امین، زهرا، کتاب سبز چین، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، صص ۱۶۳-۱۶۲.
- ۱۷- ایتر، دیوید و اندی یین، چارلز، اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران: نشر زومسکند، مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۹۹.
- ۱۸- سلیمی، حسین، پیشبینی، ص ۲۵۷.
- ۱۹- ناکامورا، هاجیمه، شیوه های تفکر ملل شرق، ترجمه حسین کیانی و مصطفی عقیلی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۸، صص ۳۵۳ و ۴۰۹-۴۰۸ و ۵۲ و ۳۷۸.
- ۲۰- وردی نژاد، فریدون، مصاحبه اختصاصی با دکتر وردی نژاد، سفیر سابق ایران در چین، در سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۱، ۱۳۸۶.
- 21- Kaplowitz, Noel., "National Self-Images, Perception of Enemies and Conflict Strategies". *political psychology*, 11, 1990, pp.39-82.

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱

پی نوشت

- ۲۲- ونت، الکساندر، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۳۴۴.
- ۲۳- چانگ چینگ، جانو و دیگران، چین و آسیای مرکزی (مناسبات سیاسی، اقتصادی و امنیتی)، ترجمه محمدجواد امیدوارنیا، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۰.
- ۲۴- امیدوارنیا، محمد جواد، امنیت در قرن بیست و یکم: دیدگاه چین، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، صص ۱۹-۷ و ۲۵ و ۲۰۶-۲۰۲.
- ۲۵- همان، صص ۲۰۶-۲۰۲.
- ۲۶- همان، ص ۲۵.
- Guangkai , Xiong, "China's Defense policy", International Strategic Studies ,No.1. 2001. pp. 9- 15.
- ۲۷ مجیدی، کوروش، پیشین، ۱۳۷۳، ص ۴۱.
- 28- Fukuyama ,F., "The End of History", National Interest , 16, 1989, p. 9.
- ۲۹- سلیمی، حسین. نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: نشر سمت، ۱۳۸۴، صص ۶۴-۶۲.
- 30- Lively ,Marion, "Confucianism and Modernization", Society, 29-May/June. 1992. pp.15-18.
- ۳۱- بلیس، جان و اسمیت، استیو، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۲۹۵-۲۹۱.
- Segal, Gerald and Goodman , David, China Rising, London: Routledge, 1997.